



برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید
توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با صدای رهبری) را هم گوش کنید!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرُونَ الْعَذَابَ لَأَنزَلُوهُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ بِهِمُ الْاَعْتَابَ ۗ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٦٥﴾

سوره مبارکه بقره



الهی می گوید ماورای آنچه ما می بینیم، حقیقتی هست برتر و عظیم تر از آنچه مشاهده می کنیم و اگر آن حقیقت نمی بود، این پدیده ها صورت نمی گرفت. مادی می گوید نه؛ ما غیر از آنچه که می بینیم، نمی توانیم به چیزی معتقد و پایبند شویم. در لابراتوارها و آزمایشگاه ها هم هرچه که گشتیم، از این موجودی که شما می گوید اثری و خبری ندیدیم. دعوی مادی و الهی بماند برای کتاب ها و بحث هایی که مخصوص این جهت هستند.

ما عقیده مان این است که مادیون روزگار ما - کار به دیموکرات تاریخ نداریم، دیمقراطیس 'یا فلان دانشمند مادی' ملحد دیگر که ده قرن پیش، بیست قرن پیش، سی قرن پیش، زندگی می کرده، با او بحثی نداریم، او مُرد و استخوانش هم خاک شد - معتقدیم که مادی زمان ما، اگر می گوید خدا نیست، اگر معتقد است که ماورای این عالم، حقیقت دیگری وجود ندارد، در حقیقت چون از مکتب الهی سرخوردگی فکری و سرخوردگی روحی دارد، این حرف را می زند. او چون معتقد است که بنای امروزی جهان و اداره انسان ها و استقرار عدل و برداشتن تبعیض، جز در سایه یک طرز فکر مادی

۱. دیموکرات یا دیمقراطیس، (۳۷۰-۴۶۰ ق. م) فیلسوف شهیر یونانی است. او معتقد بود که اشیاء از اجزای کوچک غیر تجزیه پذیری به نام اتم تشکیل شده است. اعتقادی به وجود روح نداشت و آن را وابسته به مغز بشر می دانست؛ فکر می کرد تنها چیزی که وجود دارد، اتم و ماده است، لذا او را مادی گرا می نامند.

و ماتریالیستی^۱ امکان ندارد، از این نظر از مکتب الهیون رو برمی گرداند. اگر چنانچه در وضع فکری آن کسانی که به بعضی از ایسم‌های زمان ما، از پنجاه، شصت سال پیش به این طرف، گرویده‌اند، درست دقت بکنیم، یک مطالعه‌ای بکنیم، می‌یابیم که مطلب همینی‌ست که ما عرض کردیم. نه از باب این است که با خدا یک لَجی دارند، یا چون استدلال قانع‌کننده فکری بر وجود خدا ندارند، خدا را رد کرده‌اند یا قبول نکرده‌اند. غالباً استدلال فکری بر آن طرف قضیه هم نیست، بر نفی خدا اصلاً استدلالی وجود ندارد، نه حالا و نه در گذشته. یک نفر را شما پیدا نمی‌کنید که بگوید من می‌گویم خدا نیست به این دلیل، یک نفر! در میان تمام مادیون عالم، از روز اول تا حالا، یک نفر نیست که بگوید من ثابت می‌کنم خدا نیست به این دلیل. کسی که در این زمینه سخنی دارد، می‌گوید من برایم ثابت نشده که هست، نفهمیدم، قبول نکردم استدلال بودنش را. و قرآن هم به همین حقیقت اشاره می‌کند: «إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^۲ اینها فقط دنبال پندار و گمانند، و الا نمی‌توانند خدا را با دلیل نفی بکنند.

پس بر اثر نداشتن یک فلسفه خردپسند نیست، بر اثر داشتن یک فلسفه خردپسند در طرف مادی‌گری هم نیست، آنچه که هست، این است در مورد مادی روزگار ما، و این نکته‌ای است. علت گرایش به چیزی که به آن مکتب مادی می‌گوید، این است که خیال می‌کند، امروز این مکتب مادی، بهتر می‌تواند دنیا را اداره کند. می‌گوید بهتر می‌تواند ظلم را از بین ببرد، بهتر می‌تواند تبعیض و نابرابری را نابود کند، بهتر می‌تواند ظلم و خودکامگی را ریشه‌کن و زایل و فانی کند. می‌گوید دین این کارها را نمی‌تواند بکند. چرا می‌گوید دین نمی‌تواند این کارها را بکند؟ برای خاطر اینکه از دین، از مفهوم شایع و رایج دین، چیزی نمی‌داند، جز آنچه که در دست مردم کوچه و بازار، به صورت سنتی و تقلیدی مشاهده کرده؛ خلاصه از دین خبری ندارد، اطلاعی ندارد. اگر از او پرسند دین چیست؛ یک سلسله مظاهری را اسم می‌آورد، می‌گوید اینها دین است؛ و چون اینها مخدر است، چون اینها برادر و برابر با ظلم و ظالم است، چون اینها نمی‌تواند گره‌ای از کار فروبسته مردم بگشاید^۳، پس رها کن.

پیدا است که وقتی با یک چنین منطقی انسان روبه‌رو می‌شود، بهترین پاسخ و درست‌ترین پاسخ این است که بله؛ اگر دینی را پیدا کردید که با ظالم ساخت، با مستبد همکاری کرد، با مظلوم یک لحظه کنار نیامد، یک گره از کار فروبسته مردم نگشود، برای امروز و فردای مردم، خشخاشی،

۱. ماتریالیسم یا مادی‌گری، نوعی جهان بینی است که در آن هر چیزی ماورای ماده و محسوسات انکار شده و هستی برابر با ماده فرض می‌شود.

۲. سوره مبارکه جائیه / آیه ۲۴

۳. بُوَد آیا که در میکده‌ها بگشایند / گره از کار فرو بسته ما بگشایند (حافظ)

ذرهٔ مثقالی،^۱ سود نداشت؛ تو هم از طرف ما وکیل، اگر چنین دینی را پیدا کردی، هر جا پیدا کردی، رَدِّش کن، یک لحظه این دین را نپذیر. برای خاطر اینکه دین اگر از سوی خداست، این جور نیست. دینی که خدا می‌فرستد آلفی که نیست، نشانه دارد، خصوصیت دارد، مهر استاندارد دارد، اگر این مهر استاندارد با یک دینی تطبیق کرد، آن را ما قبول می‌کنیم، اگر تطبیق نکرد، قبول نمی‌کنیم. (که من دربارهٔ نبوت و نبی، وقتی که صحبت بکنم ان شاء الله در سلسلهٔ بحث‌های قرآنی، این معنا را آنجا شاید با تفصیل بیشتری به عرض برسانم.)

قرآن می‌گوید «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»^۲ فرستادیم پیامبران خود را با برهان‌های روشن، «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» با آنها مجموعهٔ فکری و وسایل عملی را، وسایلی که بتواند میان مردم، در اختلافاتشان حکم کند و قضاوت کند، به طرف مردم فرستادیم. چرا این کارها را کردیم؟ «رُسُلْنَا»، نه فقط یک پیغمبر، نه فقط موسی، نه فقط پیغمبر خاتم، نه فقط عیسی، «أَرْسَلْنَا رُسُلْنَا» همهٔ پیغمبرها با این منظور و با این ایده و با این هدف فرستاده شدند. چیست آن هدف؟ «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» تا انسان‌ها بر اساس قسط و عدل و داد زندگی بکنند. دین این است. اگر دینی دیدی که در جهت عکس فلسفهٔ ادیان حرکت می‌کند، بدان یا الهی نیست یا خرابش کردند. اگر دیدید برخلاف فلسفه و جهت مشی پیغمبران الهی و رسولان الهی دارد مشی می‌کند، بدان که مسلم زایدیهٔ وحی پروردگاری و پیغمبران نیست. این خیلی روشن است.

پس ای مادی! - روی سخن با آنهاست - ای مادی! ای کسی که می‌گویی من دین را دیدم که از ادارهٔ اجتماعات بشری ناتوان است؛ می‌پرسیم کدام دین را؟ دین اسلام را؟ اسلام راستین را؟ وحی محمدی را؟ شیوهٔ زندگی حاکمانهٔ علوی را؟ اینها را دیدی با ادارهٔ امور انسان‌ها مغایرت دارد؟ بیا ثابت کن، کجایش مغایرت دارد؟ اسلامی که می‌آید تبعیض را برمی‌دارد، اختلاف طبقاتی را در بحبوحهٔ اختلاف طبقاتی جهان نفی می‌کند، ثروت‌های تقسیم شدهٔ به ناحق را روی هم می‌ریزد و سرانه تقسیم می‌کند، فرصت‌ها و امکانات برابر به بشر می‌دهد، حکومت را از دست طواغیت بشری می‌گیرد و به دست قانون عادلانهٔ خدا می‌سپارد، انسان پست را، انسان توسری‌خور را، انسان برده‌گیر و برده‌شورا، انسانی را که برای خاطر یک کلمه حرف، برای خاطر یک آفرین، برای خاطر یک فِلس^۳ پول، دست به پست‌ترین جنایات‌ها

۱. خیلی ناچیز

۲. سوره مبارکه حدید / آیه ۲۵

۳. پول سیاه و بی ارزش

می‌زد، این انسان پست و ذلیل و خوار را تکریم می‌کند، بالا می‌آورد، عزیز می‌کند، او را با فضائل اخلاقی و انسانی می‌آراید. و این همه را، در سایه یک نظام عادلانه و متقن تأمین می‌کند.

تربیت فردی هم نیست تربیت پیغمبر؛ دست یکی یکی را بگیر و ببر گوشه صندوق خانه بنشان، به گوششان ورد بخوان تا درست بشوند، تا آدم بشوند، این جور می‌کنند؛ موعظه‌گری هم نیست که پیغمبر بنشیند به مردم موعظه کند؛ مردم این جور بد است، آن جور کنی؛ نظام اجتماعی است. پیغمبر، در فضای جاهلی آن روز شالوده اجتماع اسلامی را مثل پولادی مستحکم، با شکل و قالبی معین، ریخت. بعد انسان‌ها را آورد در این قالب، انسان‌ها را آورد در این مسیر و در این مجرا. و در این مسیر آوردن همان بود و آدم شدن و انسان شدن همان. پس اگر می‌گویی دین اسلامی که دین واقعی اسلام است، با این خصوصیات است، این جور می‌گویی که با ترقی انسان و با عدالت و با استقرار امنیت و با تأمین نیازهای بشری، با همدیگر هم‌تراز نیستند، نه؛ این را قبول نداریم، این بی‌انصافی است، این بی‌انصافی است.

اگر دانشمندی که در محیط پوشالی مسیحیت رشد کرده است و از مظاهر دینی، جز شفاعت‌های دروغین مسیح و بخشش گناه و فروختن قباله‌های بهشت با پول، چیزی ندیده است، او اگر به خود حق می‌داد راجع به دین این حرف را بگوید، تو که صدسال، هشتادسال، پنجاه سال بعد از او داری زندگی می‌کنی و در دورانی زندگی می‌کنی که اسلام کم‌وبیش دارد خودش را نشان می‌دهد، و شیرین‌ترین و عزیزترین جلوه‌های انسانی را در افق جهان از خود بروز داده است و می‌دهد، تو حق نداری این حرف را بزنی. اگر این است مُرادت، نه، این درست نیست. اما اگر می‌گویی دین‌های پوشالی، دین‌های دروغی، دین‌های خوش‌ظاهر و بدباطن، دین‌هایی که مردم را همه‌جا به رخت‌ها و انظلام‌ها^۱ و بدبینی‌ها و تفرقه‌ها و برادرکشی‌ها می‌کشاند، دینی که به فقیر می‌گوید اگر غنا نداری، اگر پول نداری، نمی‌خواهد در راه پول تلاش کنی، و به غنی می‌گوید درمقابل آنچه داری، یک مقداری به کلیسا یا فلان مؤسسه مذهبی دیگر بده، کفاره همه ظلم‌هایی که در راه تحصیل این پول مرتکب شدی خواهد بود؛ اگر این دین را می‌گویی، این را ما هم با تو هم صداییم و هر دو پیرو قرآنیم، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری

۱. (رخ و سستی، ظالم) ستم کشیدن، پذیرفتن ظلم

۲. سوره مبارکه توبه / آیه ۳۴

از عالمان و زاهدان یهودی و مسیحی اموال مردم را بدون استحقاق می‌خورند، «لَيَأْكُلُونَ»، به این هم اکتفا نمی‌کنند، «وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ» راه مردم را هم به سوی تکامل و تعالی می‌بُرند. کاش پولشان را می‌گرفتند می‌خوردند، راهشان را باز می‌گذاشتند. پولش را هم می‌خورد، راهش را هم می‌بُرد. این را قرآن دارد می‌گوید. ما هم با تو هم صداییم، آن دینی که آن جور می‌باشد، دین نیست. آن دینی که آن جور می‌باشد، هر بی‌دینی‌ای از آن بهتر است؛ برای خاطر اینکه بی‌دینی‌ها احیاناً دیگر کمک‌کار ظلم‌ها و ستم‌ها نمی‌شوند، اما این چنین دینی وسیله‌ای، عصایی، سلاحی در دست آنها هم ممکن است بشود.

خب، این به طور خلاصه یک کلیاتی بود در زمینه اعتقاد به توحید، به صورت یک بینش، به معنای پاسخ به یک سؤال، آیا خدا هست یا خدا نیست؟ آیا ماورای این عالم ماده خبری هست؟ دست قدرتی هست یا نیست؟ در مقام پاسخ به این سؤال گفتم که الهی این جور می‌گوید، مادی آن جور می‌گوید و جنگ الهی و مادی را عذر بنه^۱ و بگذار برای کتاب‌ها، آن مقداری که به ما ارتباط پیدا می‌کرد، در دو کلمه گفتیم.

خب، نکته بسیار مهم (که بنده اگر چنانچه امروز نتوانم همه این بحثی را که در اینجا نوشتیم بگویم مانعی ندارد، برای خاطر اینکه این بحث دنباله خواهد داشت، فردا هم با شما هستیم ان شاء الله اگر خدا بخواهد. این مطالبی که به صورت مُقَدِّمی و به صورت کلیات مطرح باید همگان بدانند، آنها را بایستی بگویم. چون روز جمعه است، بعضی از آقایان ممکن است که امروز توانسته باشید بیابید، فردا نتوانید) یک مسائلی است که برای همه، در زمینه تفکرات اسلامی لازم است، اینها را باید همه بدانند، باید بفهمند. یکی اش این است؛ من می‌گویم آقایان، توحید را که مطرح می‌کنید، به صورت یک پاسخ خشک ساده به یک سؤال علمی و مغزی مطرح نکنید؛ بلکه به صورت یک مسئله‌ای که دانستنش و ندانستنش حیاتی است، تعیین‌کننده است، آن جور مطرح کنید. حالا توضیح می‌دهم.

یک وقت شما در یک راهی دارید می‌روید؛ با یک رفیقی، با یک همسفر و همگامی، در یک راهی دارید حرکت می‌کنید و می‌روید، با همدیگر بحثتان می‌افتد. شما می‌گویید که آقا، زمین‌های دو طرف این جاده به نظر من شوره‌زار است، اصلاً در اینجا محصولی به دست نمی‌آید. او می‌گوید نه آقا، زمین‌های دو طرف این جاده اتفاقاً آمادگی کاملی دارد برای کشت فلان چیز. شما می‌گویید، او می‌گوید؛ شما دلیل می‌آورید، او دلیل می‌آورد؛ خب، این بحث چقدر اهمیت دارد؟ دارید می‌روید دیگر. اتومبیل آقایان با سرعت صد و بیست

۱. به معنای رها کردن؛ برگرفته از این بیت حافظ: «جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

دارد از این جاده رد می‌شود. نه الآن بناست بنشینید آنجا خاکش را آزمایش کنید، نه بناست یک‌تکه از این زمین‌ها را بخرید تا بعد ببایید اینجا چغندرکاری کنید، نه بناست استشهداد و استعلامی را که درباره این زمین‌ها می‌شود جواب بدهید، هیچ اثری برای شما ندارد این سؤال و جواب. همین اندازه؛ پاسخی است به یک سؤال، جوابی است درمقابل یک مطلبی که مطرح شده است و بس، هیچ چیز دیگری نیست. چنانچه شما گفتی و ثابت کردی که این خاک‌ها لم یزرع^۱ و بی حاصل است، یا او ثابت کرد که نه خیر، اینجاها چغندر بسیار عالی و جالبی درمی‌آید و سبز می‌شود؛ هرکدام از شماها که حرفتان را ثابت بکنید، راهتان، کارتان، حرکت کنونی‌تان تغییری پیدا نمی‌کند. این جوری نیست که اگر ثابت شد لم یزرع است، بگویید خب، حالا که لم یزرع است پس برگردیم، نه خیر؛ به اینجا کاری نداشتید، یا اگر ثابت شد که اینجا حاصلخیز است، بگویید خیلی خب، حالا که حاصلخیز است، بیا دو رکعت نماز پای این زمین حاصلخیز بخوانیم، نه خیر؛ هیچ تأثیری ندارد. اگر شما غالب بشوید و ثابت کنید حرفتان را، او غالب بشود و ثابت کند حرفش را، هیچ‌گونه تأثیری در حرکت شما، در این سفری که دارید می‌روید، در آینده شما، در رفاقت شما، در هیچی ندارد. این یک جور بحث، یک جور سؤال، یک جور پاسخ به یک سؤال.

یک وقت هست که شما دو نفر، در ماشین نشستید، همین ماشین با همین سرعت در همین جاده دارد حرکت می‌کند، یکپهو رفیقتان می‌گوید که به نظر من این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم، می‌رسد به شمال، درحالی‌که هدف شما جنوب است. شما می‌گویید نه خیر آقا، این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم، می‌رسد به جنوب. او می‌گوید نه، شما می‌گویید نه؛ این بحث بین شما دو نفر در می‌گیرد. اگر او ثابت کند حرفش را، سر ماشین را باید برگرداند، از این طرف باید رفت، این طرف کاری نداشتی. اگر شما ثابت کنید حرفتان را، با همین رویه، با همین روش، بلکه یک‌خرده هم تندتر، بایستی راهتان را بگیرید و پیش بروید. الآن همین دودلی میان شما و دو زبانی که به وجود آمد، اولین اثرش این است که راننده پایش می‌رود روی ترمز، یک‌خرده شُلش می‌کند؛ بینیم حالا کجا می‌رویم، بالاخره به مقصد می‌رسیم یا نمی‌رسیم. این را می‌گویند سؤال و جوابی و بحثی که پاسخ آن بحث و نتیجه آن بحث، تعیین‌کننده است. بحث توحید این جوری است.

آن جوری که مردم عادی و معمولی، یا بی‌کاران اجتماعی و افراد غیر مسئول و غیر متعهد، توحید را مطرح می‌کنند، فرق دارد با آن جوری که یک آدم متعهد باید مسئله توحید برایش مطرح بشود. یک آدم

۱. غیر قابل کشت

غیرمعتقد و غیرمسئول توحید را این جوری مطرح می‌کند؛ آیا خدایی هست یا نیست؟ خب، حالا هست، چه کار کنیم؟ نیست، چه کار کنیم؟ در وضع زندگی چه تأثیری، در نظام اجتماعی چه تغییر و تبدیلی ایجاد می‌کند؟ اگر خدا بود، وضع سیستم سرمایه‌داری فلان قدرت بزرگ یا فلان ابرقدرت چه جوری می‌شود؟ رئیس‌جمهوری که سرکار آمد در فلان کشور، اگر معتقد بود خدا هست، چه جوری عمل می‌کند؟ اگر معتقد بود خدا نیست، چه جوری عمل می‌کند؟ آیا هیچ فرقی می‌کند؟ خداشناسی و خداپرستی‌ای که قبول کردن یک طرف در او، در سرنوشت کارتل‌ها^۱ و تراست‌ها^۲ و سرمایه‌داری‌ها و تبعیض‌ها، تفاوتی و اثری نگذارد؛ آن خداپرستی، آن اعتقاد به توحید، مثل اعتقاد به حاصلخیز بودن این زمینی است که از کنارش داریم می‌گذریم، برای ما فایده‌ای ندارد، اثری ندارد. چه فایده دارد که فلان رهبر سیاسی فلان کشور، معتقد به خداست، درحالی‌که خداپرستی برای او فقط یک پاسخی به یک سؤال خشک مغزی است و نه چیزی بالاتر؟ آن وقتی خداپرست بودن، موحد بودن، برای یک رهبر سیاسی، برای یک آدم معمولی، برای یک جامعه، برای یک ملت، برای یک جمعیت و یک گروه مهم است، مؤثر است، مفید است، لازم است، حیاتی است، که توحید را برای خاطر آثارش، برای خاطر آنچه بر توحید مترتب می‌شود، برای نظامی که توحید پیشنهاد می‌کند، برای شکلی از زندگی که توحید ارائه می‌دهد، برای این چیزهایش مطرح کنند و بفهمند و درک کنند. این خیلی مسئله مهمی است به نظر ما.

ما به خیالمان می‌آید که توحید یک چیزی است که فقط در مغزمان بایستی روشن کنیم، مسلم کنیم؛ به زندگی که رسیدیم، این توحید در زندگی دیگر هیچ اثری ندارد؛ اگر هم اثر داشته باشد، در زندگی شخصی است، در زندگی اجتماعی نیست. بنده موحد هم که باشم، همان سرمایه و همان اتومبیل و همان شرکت و همان کارخانه و همان وضع رابطه با کارگر و همان وضع رابطه با زمین را خواهم داشت که اگر موحد نمی‌بودم. شما ببینید در کشورهای سرمایه‌داری عالم، در این قدرت‌های عظیمی که نامشان و آوازه‌شان شرق و غرب را پر کرده، دو نفر آدم سرمایه‌دار را، دوتا تاجر بزرگ را، دوتا کارخانه‌دار بزرگ را، دوتا از این سلطان‌های صنایع را به قول خودشان، در نظر بگیرید، یکی را فرض کنید معتقد است به خدا، یکی را مادی؛ در رفتار اینها چه تفاوتی هست؟ حالا اگر چنانچه آن کسی که معتقد به خداست، روز یکشنبه

۱. به شرکت‌هایی گفته می‌شود که در یک زمینه فعال هستند و با توافق در مورد تقسیم بازار میان خود، حجم تولید و قیمت کالا، بازار آن کالا را برای خود انحصاری می‌کنند.

۲. از اتحاد چند شرکت که کالایی مشابه هم تولید می‌کنند، به وجود می‌آید. در تراست سهام شرکت‌های عضو، جدا و مشخص است، اما امکانات همگی در اختیار تراست قرار داده می‌شود.

رفت به کلیسا و چند شاهی^۱ پول هم به آن راهب آنجا داد، که یک مقدار از گناهانش را برایش ببخشد، جاده بهشت را چند کیلومتری برایش هموار و صاف کند، اما تأثیرش در زندگی او چیست؟ در وضع کارخانه او؟ در روابط او با کارگر؟ در روابط او با مردم؟ در کیفیت ثروت اندوزی، در خرج ثروت، در جمع ثروت چه تأثیری می‌گذارد؟ این توحید با شرک تفاوت چندانی ندارد.

آن توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند، توحیدی است بالاتر از حد یک پاسخ به یک سؤال، به یک استفهام. پس چیست؟ توحید اسلامی الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدف‌های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، در زمینه مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند، توحید این است. توحید اسلامی همان آلفی است که بعدش ب می‌آید و پ می‌آید و چ می‌آید، تا ی می‌آید. این جور نیست که بگویی خدا یک است و دو نیست و تمام بشود قضیه. خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که در تمام منطق وجود خودت شخصاً و جامعاً و عموماً، جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد.

خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که تمام آنچه در اختیار داری از ثروت، تو و همه انسان‌های دیگر، برای خداست، شما عاریت‌داران و ودیعه‌دارانی بیش نیستید. چه کسی حاضر است موحد بشود حالا؟ شما ودیعه پول را دارید و بس، شما عاریه دارید. جناب‌عالی اگر پولی از طرف رفیقان امانت دستتان باشد، چه کار می‌کنید؟ منتظرید ایشان حواله بدهد. آقا، ده تومان از این پول را بده به آن بچه، به آن پیرمرد، به آن بیگانه، به آن خویش، ده تومان از این پول را بینداز فلان صندوق، ده تومانش را اصلاً بسوزان؛ منتظر دست خط صاحب پول هستید دیگر، غیر از این است؟ آیا برای خودتان حقی، مالکیتی در این پول امانت و ودیعه قائل هستید؟ «المالُ مألُ اللهِ جعلها ودایعَ عندَ الناسِ»^۲ مال را خدا به ودیعه و امانت دست انسان‌ها سپرده است. این لازمه توحید است.

اگر چنانچه قائل به توحید باشی، در جامعه اختلاف طبقاتی و تبعیض معنی ندارد دیگر، اصلاً معنی ندارد. آن جامعه‌ای که سری و تهی دارد، بالایی و پایینی دارد، آن جامعه، جامعه توحیدی نیست. توحید می‌گوید که «كُلُّكُمْ مِنْ أَدَمَ وَ أَدَمُ مِنْ تُرَابٍ»^۳ همه فرزندان آدمند و آدم از خاک است. نزدیکی شما به خدا و رجحان شما به تقواست و بس؛ هرکسی بیشتر مراقب فرمان خدا باشد، او بالاتر است. و الا در یک

۱. واحد پول خرد، برابر با یک بیستم ریال که در عهد قاجار و اوایل پهلوی رایج بود.

۲. حدیث شماره ۳۷

۳. حدیث شماره ۲

جامعه‌ای که هزاران موجب برای تبعیض وجود دارد - می‌گویی آقا، فلانی این جور است؛ می‌گوید خب فلانی جزو اشراف است، او حساب دیگری دارد - در جامعه‌ای که اشراف و غیر اشراف دارد، در جامعه‌ای که برخورداری‌های مردم به شدت با یکدیگر متفاوت است و آن برخوردار، حق خود می‌داند. در جامعه‌ای که بندگان خدا همه در یک تراز نیستند و بعضی باز بندهٔ بعضی دیگر هستند؛ در این جامعه توحید نیست. وقتی توحید به یک جامعه آمد، همهٔ بندگان در یک تراز قرار می‌گیرند؛ یعنی چه؟ یعنی همه می‌شوند بندهٔ خدا، که دیروز گفتم. (در این ورقه‌ای که مربوط به دیروز است، این جمله را نوشتیم.) موجودات جهان، انسان و دیگرها، بندگان مقهور^۱ اویند و در عبودیت او همگان شریک و هم‌ترازند. این را دیروز مشروحاً بیان کردیم که هیچ‌کس و هیچ چیز زیر عنوان فرزندی، همسری و همشأنی از دایرهٔ عبودیت خدا بیرون نیست. در حوزهٔ عبودیت دیگر معنی ندارد یک عده بنده، باز یک زنجیر به گردن یک عدهٔ دیگر ببندند، اصلاً معنی ندارد. بندگی خدا به معنای آزادی از بندگی غیر خداست، اصلاً با همدیگر نمی‌سازد این دوتا. معنی ندارد که کسی بندهٔ خدا هم باشد، بندهٔ غیر خدا هم باشد. بندگی خدا یعنی آزادی از عبودیت و بندگی هرچه غیر خدا و هرکس غیر خداست.

فرستادهٔ سپاهیان اسلام^۲ آمد وارد کاخ پر قدرت ساسانی شد. یک عرب ژنده‌پوش، یک عربی که سرتاپایش را شما حساب کنید، شاید یک تومان ما نمی‌ارزد، وارد کاخ آن کسی شد که روزی که داشت فرار می‌کرد و سپاهیان سلحشور مسلمان دنبالش بودند، هزارتا کنیز آوازه‌خوان فقط همراهش داشت، غیر از چیزهای دیگر. مطرب‌ها و آوازه‌خوان‌هایش هزار نفر، این در حضر^۳ چه جور است، وقتی در سفر آن جور باشد، آن هم سفر فرار، سفری که دارد از ترس جان می‌گریزد. بدبخت! آوازه‌خوان کجا می‌بری؟ شمشیر با خودت ببر.

آدم می‌ترسد آنها هم تحت استعمار یهودی‌ها بودند! (خندهٔ حضار) - این از خصوصیات سیاست‌های شوم پلید صهیونیستی است که مردم را سرگرم کنند به همین دلیلی دلی کردن‌ها و آوازخواندن‌ها و آوازشنیدن‌ها و به نام‌های گوناگون - این مرد ژنده‌پوش وارد بارگاه آن چنان قدرت عظیم سیاسی‌ای شد. شما فکر می‌کنید که ترسید؟ فکر می‌کنید مرعوب شد؟ فکر می‌کنید در اندیشهٔ مجادله آمد؟ ابداً. آخر درمقابل یک قدرتمند عظیم‌الشأنی، وقتی یک آدم ناچیز کوچکی حاضر بشود، همهٔ همتش این است،

۱. (قه‌ر) مغلوب، شکست‌خورده

۲. ربیع بن عامر

۳. (حضر) محل حضور، شهر، منزل

که بلکه بتواند خودش را یک ذره متصل کند به آن قدرت عظیم، یک خرده خودش را به او نزدیک کند؛ اگرچه با چرب‌زبانی، با تملق، با اظهار ترس، با اظهار عبودیت و بندگی. فکر می‌کنید این جوری شد؟ ابدأً. وقتی که رفت جلو تا درمقابل تخت رسید، گویا پایش را روی تخت یزدگرد هم گذاشت، برای اینکه دید کاغذ را یزدگرد نمی‌آید بگیرد از او. کاغذ آورده بود، پیغام آورده بود، دیگران آمدند بگیرند، گفت به شماها نمی‌دهم، به خودش باید بدهم. آن هم که از جایش بلند نمی‌شد بیاید از این عرب کاغذ بگیرد، مجبور شد این برود جلو. رفت، تا روی تختش رفت، کاغذ را به او داد مثلاً. گفت شما برای چه آمدید؟ سه جمله گفته، سه جمله که این جملات بایستی با خطوط درخشنده‌ای در لوحی نوشته بشود و بر سردر کاخ عظیم انسانیت کوبیده بشود تا همه بدانند شعار اسلام و ایده اسلام چیست. گفت چرا آمدی؟ گفت ما آمدیم «لِنُخْرِجَ النَّاسَ» البته در طی بیاناتی؛ این سه جمله‌اش مورد نظر ماست. «لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ»، ما آمدیم تا انسان‌ها را از بردگی بندگان خلاص کنیم و به عبودیت خدای متعال بکشانیم. بردگی بندگان چیست؟ بردگی بندگان این است که وقتی در یکی از لشکرکشی‌های ایران و روم، یکی از سلاطین گذشته ایران، قبل از ساسانی‌ها، از هخامنشی‌ها، وقتی دستور می‌دهد همه بیایند، آن پیرمرد می‌آید می‌گوید که آقا، من سه تا پسر دارم می‌آیند، در میدان با شما همراهند، این یک پسر را بگذارید پهلوی من بماند، چون من پیرم، از کار افتاده‌ام، اجازه بدهید این یکی بماند و با شما نیاید. در مجلس به او چیزی نمی‌گویند، او را از مجلس بیرون می‌رانند. بعد فردا وقتی که سپاهیان دارند حرکت می‌کنند با ستون چهار، اسب‌ها و سربازها پشت سر هم، دم دروازه که می‌رسند، آن سه تا برادر یک‌ه‌و می‌بینند برادر چهارمشان دو شقه شده، یک شقه این طرف دروازه، یک شقه آن طرف دروازه نصب شده، تا دیگر پیرمردها نگویند جوان‌های ما نیایند و برای قدرت داریوش نجنگند، خود را به آب و آتش نزنند؛ این بردگی انسان است. وقتی انسان‌ها در یک جامعه‌ای حق نداشتند که آنچه را می‌خواهند، بخواهند حتی، نمی‌گویم بگویند؛ انسان‌ها در یک اجتماع حق نداشته باشند که طرف‌دار و طالب عدالت باشند، دشمن تبعیض باشند؛ انسان‌ها حق نداشته باشند برای خودشان آزادی را دوست بدارند و بخواهند، خفقان و اختناق را مثل وضع طبیعی بپذیرند و رویش صخه بگذارند؛ وقتی در یک چنین جامعه‌ای انسان‌ها زندگی کردند، این بالاترین و زشت‌ترین و تلخ‌ترین انواع بردگی است. این بدترین انواع بردگی است، چرا؟ چون مژورانه^۱ است. آنهایی که می‌رفتند یک مشت انسان بی‌گناه را در فلان نقطه می‌گرفتند، سرها را می‌تراشیدند، در

۱. زور) ریاکارانه، فریب‌کارانه

بلاد دیگر می فروختند؛ آنها یک کار علنی و واضحی انجام می دادند، اما این جور با انسان ها بازی کردن، این جور فکر و خواست و اراده و تصمیم را در انسان ندیده گرفتن، او را پامال کردن، این بود دیگر.

گفت آمده ایم تا شما را از عبادت بندگان خلاص کنیم؛ یعنی مردم را از عبادت تو، ای یزدگرد! دیگران را از عبادت استنادارانت، دهبانانت، سردارانت، در گوشه و کنار خلاص کنیم، «من عِبَادَةَ الْعِبَادِ»؛ بعد کجا ببریمشان؟ بنده تو که نبودند، چه جوری باشند؟ بی بندوبار باشند؟ نه؛ بنده خدا باشند. بنده خدا بودن یعنی آزاد بودن، یعنی آقا بودن، یعنی به سوی کمال رفتن، یعنی از وسایل کمال، هر اندازه بخواهی استفاده کردن و بهره مند شدن؛ همین جور که در جامعه اسلامی این جور بود. در جامعه اسلامی مردم بندگان خدا بودند، نه بندگان قدرت ها. حتی در آن وقتی که مسیر جامعه اسلامی انحراف پیدا کرده بود و صددرصد اسلام نبود هم، این جور بود. حتی در همان سال هایی که فتح ایران انجام می گرفت، اثر تربیت های نبوی و قرآنی در مردم بود. یک نفر حاکم سیاسی سر منبر می گوید، اگر من کج شدم مرا راست کنید، یک عرب بیابانی از پای منبر بلند می شود می گوید اگر راست نشدی و کج شدی، با این شمشیر تو را راست خواهیم کرد. آیا سربازها و شرطه ها به سرش ریختند؟ او را به عنوان اخلال در وضع، به زندان انداختند، از بین بردند، نابود کردند؟ ابداً. حرف درستی زده بود، حرف منطقی ای زده بود. آزادی به معنای مطلق العنانی نه، آزادی به معنای تبعیت از یک قانون صحیح انسانی، که در روح انسان، در آن نظم و در آن اجتماع، انسان بار هیچ کس را بر دوش نبرد، حتی بار حاکم را. اگر حاکم از طرف خدا حرف زد، به الهام خدا حرف زد، حاکم اسلامی ست، حرفش مورد قبول قرار می گیرد. اگر به الهام الهی سخن نگفت، حرف او هم مردود می شود.

«لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَ مِنْ ضَيْقِ الدُّنْيَا إِلَى سَعَةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ». جمله دوم؛

گفت آمدیم تا مردمان را، بندگان خدا را، از حصار محدود و تنگ دنیا ببریم در فراخنای دنیا و آخرت؛ حصار محدود و تنگ دنیا! در یک جامعه ای که مردم با بینش درست زندگی نمی کنند، از هر طرف نگاه می کنند، نزد نگاهشان چیزی جز دنیا و بهره های دنیوی نیست، از هر طرفی نگاه می کنند مردم، جز لذایذ دنیوی و منیت های باب دنیا چیزی برایشان مطرح نیست، هر چه نگاه می کند، تلاش های کوچک و ناچیز حیوانی خودش را می بیند و منافع کوچک و پست و حقیر و دفعی و آنی اش را. در جامعه ای که یزدگرد بر مردم حکومت می کرد، مردم چنین نبود که همه از یزدگرد راضی باشند، ناراضی هم زیاد بود؛ اما این ناراضی ها چون چشمشان نزدیک بین بود، چون افق دیدشان تنگ و کوچک بود، می دیدند که اگر اندک ناراضی و

ناراحتی از یزدگرد نشان بدهند، همین زندگی مختصر پست هم از آنان گرفته خواهد شد، همین دو لقمه بیشتر خوردن، دو روز بیشتر غنودن،^۱ دوتا جفتک بیشتر توی کوچه و خیابان زدن، همین از او گرفته می‌شود؛ و چون برای این خیلی ارزش قائل بود، چون خیلی همین مختصر را دوست می‌داشت، حاضر نبود که برای آزادی، برای شرافت و اصالت و فضیلت انسانی اقدامی به عمل بیاورد. علتش چه بود؟ افق دیدش کوچک و تنگ و محدود بود، ضیق دنیا.

اما وقتی که انسان مسلمان شد، همه چیز برای او مقدمه است، وسیله است. برای چه؟ وسیله چه؟ وسیله رسیدن به جهانی پهناور - نمی‌گوییم جهان بعد از مرگ - جهان فکر و بینش و دید خود انسان که به وسعت خدا وسیع و گسترده است. همه چیز برای انسان وسیله هستند، برای اینکه انسان بتواند رضای خدا را به دست بیاورد. زندگی دنیا، پول دنیا، آسایش دنیا، محبت‌های دنیا، برایش ارزش و اصالت ندارد. آن وقتی برایش ارزش پیدا می‌کند که در راه خدا باشد، «فی سبیلِ الله». اما اگر چنانچه این محبت، این مال، این مقام، این زندگی، این فرزند، این آبرو، این حیثیت، در راه خدا و در راه وظیفه نبود و قرار نگرفت، برایش هیچ قیمتی و ارزشی ندارد. دنیا و آخرت به هم دوخته است در طرز فکر اسلامی؛ و برای یک مسلمان، دنیا آخری ندارد. در نظر آن شخصی که بنده بندگان و برده موجودات ناقص است، دنیا محدود است؛ اما برای این، دنیا وسیع است. مرگ یک دریچه‌ای است که از این دریچه وقتی نگاه می‌کنی، آن طرف باغ‌ها و بوستان‌ها و دنیاها و گیتی‌ها و جهان‌هاست؛ لذا می‌بیند که فوقش این است که به این دریچه برسد، از این دریچه بگذرد، مهم نیست، مرگ برایش مسئله‌ای نیست.

اینها جلوه‌هایی و گوشه‌هایی از توحید است. البته درباره توحید خیلی منظم‌تر و تحت عنوان تیتیر معین‌تری بایستی صحبت کرد و صحبت خواهیم کرد ان شاء الله در روزهای آینده. امروز بنده فقط خواستم یک کلیاتی را در این باب گفته باشم. (آنچه که در صفحه اول نوشته شده و البته بنده دیگر تکرار نمی‌کنم، با خط خوشی است و می‌توانند آقایان بخوانند) این درحقیقت یک بینش نویی را در زمینه توحید ارائه می‌دهد. یک بینش درستی را در زمینه توحید بیان می‌کند. البته جوانب و زوایای بیشتری هم هست که در این نیامده و در نوشته‌های روزهای بعد ان شاء الله امیدوارم که بتوانیم به ترتیب بدهیم. ولی به هرصورت آنچه که اینجا نوشته شده یک بُعدی از توحید است که درست آنچه را که در زمینه توحید مورد نظر است، مورد نظر ادیان و قرآن مخصوصاً، منعکس می‌کند و بیان می‌کند.

و اما آیاتی که در نظر گرفتیم. (البته امروز، خب، روز جمعه است و شما هم چندان کاری ندارید، بعد از آنی که من این آیات را اینجا خواندم، قاری عزیزمان، ظاهراً جناب آقای رضایی یا جناب آقای فاطمی، خود آقایان به هر حال بهتر می‌دانند؛ تلاوت امروز را متعهد هستند، می‌آیند آیات را می‌خوانند؛ هم این آیات را، هم آیات دیروز را، یعنی مخصوصاً آیه‌الکرسی را.) تکرار آیه‌الکرسی به عنوان یک شعار توحید خیلی جالب است. که احتمال می‌دهم علت اینکه این همه تأکید شده که آیه‌الکرسی تکراراً خوانده بشود در مواردی، برای این است که این شعار توحید دائماً در ذهن انسان زنده و پایدار باشد، حتی و قیوم باشد این خاطره در ذهن انسان. این آیاتی که امروز اینجا نوشته شده از سوره بقره است. شرح یک منظره‌ای است در قیامت، که البته به مسئله توحید ارتباط تام و تمامی پیدا می‌کند؛ در ضمن تلاوت آیه کاملاً روشن می‌شود. سوره بقره آیه ۱۶۵ و ۱۶۶.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا» از جمله مردم کسانی هستند که به غیر خدا هم‌وردان و رقیبانی را انتخاب می‌کنند؛ یعنی برای خدا شریک از جنس بشر یا از غیر جنس بشر انتخاب می‌کنند. «يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» آنها را مانند مهر و محبتی که باید به خدا داشت، دوست می‌دارند. همین جا یک پیرانتری باز می‌کند آیه، چون درباره محبت صحبت نمی‌کرد، اما چون صحبت محبت اینها نسبت به خدا شد، یک پیرانتری گانته^۱ باز می‌کند، مثل جمله معترضه‌ای، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» اما آن کسانی که ایمان آوردند، مؤمنان راستین و واقعی، اینها مهر و محبتشان به خدا بسی شدیدتر است از همه این جلوه‌های ظاهری، از همه قطب‌هایی که دل انسان را مثل کهریبا به سوی خود جذب می‌کنند، از همه خدایان دروغین، از خدای نفس و شهوت؛ که خودت بگیر برو تا آن خداهایی که در صدر و بالای اجتماعات جا گرفته‌اند و جا می‌گیرند و جای داده می‌شوند، از همه اینها خدا برای مؤمن محبوب‌تر است. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»، ناگهان منتقل می‌کند بیان را به صحنه‌ای از قیامت. آن لحظه‌ای را بیان می‌کند که خلائق جمع شده‌اند، محشور شده‌اند در قیامت، کفار و بدکاران و بندگان غیر خدا و بندگان خدا و همه پدیده‌های موجود قیامت، آنچه که برای ما بیان شده یا بیان نشده، همه جمع است. وسایل عذاب خدا و وسایل رحمت و لطف خدا هم هست، البته در کیفیت این وسایل، بنده و شما هنوز نمی‌توانیم درست درک و تصور کنیم، در این دنیا درست نمی‌شود فهمید که آنجا چه خبر است. به‌طور کلی همین قدر می‌دانیم، امکاناتی

۱. همانند اینکه

که برای شکنجه، برای عذاب، برای بدبختی، در آنجا قرار است پیش بینی بشود، همه حاضر و آماده شده. بندگان خوب خدا و بندگان بد خدا هستند، بعد ستمگران و ظالمان ناگهان می بینند که تمام قدرت در قیامت از آن خداست. خیلی چیز عجیبی است. الآن در این دنیا نگاه کنید، هرکسی یک قدرتی دارد، هرکسی یک کاری می کند. بالانشین ها قدرتشان بیشتر است، اما پایین نشین ها هم بالاخره قدرت دارند. هرکسی به قدرت خودش می نازد، هرکسی یک اندازه و مایه ای از توان و نیرو در او هست، کاری از او بر می آید آخر، مخصوصاً آن ستمگر، آن ظالم، که کارش بالاتر است، قدرتش هم بیشتر است. آن ظالمی هم که عبادت ظالم را کرد - که این هم ظالم است، این هم ستمگر است - این هم از یک قدرتی به خیال خود بهره مند است؛ چون ارتباط پیدا کرده با یک قدرت بالاتر، مثل روباهی که دم خودش را به دم شتر بسته، در دنیا این جوری است. اما در قیامت وقتی که اجتماع می کنند، هرچه که نگاه می کنند، هرکسی به خود که مراجعه می کند، می بیند هیچ قدرتی، هیچ توانی، هیچ عرضه ای در او نیست، قدرت یکسره دست خداست، «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^۲. این منظره را در نظر می گیرد، ستمگر ظالم می گوید، چه ستمگری که ستم می کرد به دیگران، چه ستمگری که به خودش ستم می کرد و خودش را بنده آن ستمگر اولی قرار داده بود، وقتی نگاه کنند، ببینند عجب! اینجا همه آن حرف ها و ادعاها و باد و بروت ها^۳ و کاخ ها و زندگی ها، همه هیچ و پوچ است، هیچ کاری از دست کسی بر نمی آید.

آن وقت آنجا منظره، منظره عجیبی ست. دو گروه را در نظر بگیرید، یک گروه، گروه دیگر را عبادت کردند؛ یعنی اطاعت، اطاعت بی قید و شرط، این دو گروه، روز قیامت روبه روی هم قرار می گیرند، باهم جنگ و منازعه و مخاصمه دارند. «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ» اگر می دیدند آنان که ستم کرده اند - در پراتنز ما توضیح دادیم، این ستم را معین کردیم با سرسپردگی به غیر خدا. پیروی کردیم در این توضیح از بعضی از مفسرین قدیمی شیعه - اگر می دیدند آنان که با سرسپردگی به غیر خدا ستم کرده اند، آن گاه که مشاهده می کنند عذاب را، چه می دیدند؟ «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» اینکه نیرو و قدرت یکسره از آن خداست. «وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» و اینکه عِقَاب خدا سخت و سهمگین است. اگر می دیدند، چه می شد؟ جوابش مقدر است. در پراتنز به فارسی جوابش را ما ذکر کردیم؛ بی گمان از رفتار

۱. کنایه از وابستگی به بزرگان بی خاصیت.

۲. سوره مبارکه مؤمن / آیه ۱۶

۳. عجب و تکبر و غرور

خود پشیمان می شدند. پشیمان می شدند که در دنیا چه خِرگیری ای^۱ می کردند، می رفتند بنده و برده ستمگرانی می شدند که حالا این قدر در قیامت بی عرضه اند، این قدر از دستشان کار بر نمی آید. اگر با چشم عبرت می نگرستند، می دیدند در دنیا هم به همان اندازه بی عرضه اند. «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ» آن زمان که پیشوایان و سران، بیزاری جویند از پیروان و تابعان، «وَرَأَوْا الْعَذَابَ» و عذاب خدا را بنگرند؛ آن وقت دیگر یزدگرد مثلاً می گوید، بار الها! پروردگارا! اینهایی که می دیدی در زمان من، من را عبودیت می کردند، من بیزار از اینها هستم، نه خیال کنی که من علاقه ای به آنها دارم که اینها من را شریک تو قرار می دادند، غلط می کردند شریک تو قرار می دادند، من از اینها بیزارم. حالا ببینید چقدر رعیت آن روز یزدگرد دلشان می سوزد، که ما دنیا و آخرتمان را به این نامرد دادیم، این حالا در قیامت از ما بیزاری می جوید. حالا این آیه قرآن چه می گوید؟

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ» آن گاه که پیشوایان و سران بیزاری جویند از پیروان و تابعان و عذاب خدا را بنگرند، «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» و رابطه ها و پیوندها میان آنان قطع شود، «وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» و تابعان و دنباله روان گویند «لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا» ای کاش ما را بازگشتی بود به دنیا تا از آنان بیزاری می جستیم، چنانچه آنان از ما بیزاری جستند، یعنی امروز، روز قیامت. «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ» بدین گونه خداوند کارهای آنان را به صورت مایه حسرتی به آنان می نمایاند، «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» و آنان هرگز از آتش برون آیندگان نیستند.

اینجا مطلبی که در این آیه مورد نظر بود، این بود که آن کسانی که آنجا دارند چوب می خورند، چوب عبودیت غیر خدا را می خورند، چوب این را می خورند که بنده و برده غیر خدا شدند؛ یعنی چیزی غیر توحید و ضد توحید، درحالی که قرآن تعبیرش «اتَّبَعُوا» است، دنباله روان، پیروان.

جمعه دهم ماه رمضان ۱۳۹۴

توحید در ایدئولوژی اسلام

توحید قرآن، تنها انگرشی بی تفاوت و غیر مسئول نیست. شناختی متعهد، ریشی فعال و سازنده است، طرز فکری است که در بنای جامعه و اداره‌ی آن، و ترسیم خط سیر آن (استراتژی)، و تعیین هدف آن و تأمین عناصر حفظ و ادامه‌ی آن، دارای تأثیر اساسی و تعیین کننده است و اصطلاحاً: توحید را رکان «ایدئولوژی» اسلام نیز هست.

وابستگی جهان و انسان به قدرت برتر (یعنی خدا) مستلزم آن است که جهان به قصدی و برای هدفی آفریده شده باشد، و ضمناً متضمن این مسئولیت، که: انسان با داشتن خرج و نیروی اراده، مکلف است در راهی که به سمت هدف و دارای جهت درست است گام بردارد و تألیف بر این هدف و جهت را بشناسد. آفریدگاری و سیطره‌ی تکوینی خدا، مستلزم آن است که مام و قانونگذار و تشریع نیز در قوه‌ی اقتدار و اختیار او باشد، و همگام (همه‌ی موجودات دارای شعور که میتوان برای آنان قانون وضع کرد) ملزم به تبعیت از قانون خدا باشند (الوهیت انحصاری).

دانش بی‌پایان خدا، مستلزم آن است که صلاحیت تنظیم مقررات شریکی که تأثیر تابع نیازها و مصالح انسانهاست) در انحصار او باشد.

عبودیت برابر همه‌ی موجودات در برابر خدا، مستلزم آن است که هیچیک از بندگان خدا حق حکم و فرمانروائی بر بندگان دیگر نداشته باشد (نفی طاغوت) و بومادار و مبدی و مدمبر امور زندگی انسانها فقط اسی باشد که خدا خود بحکومت برگزیده است (یا شخصی مانند امامان معصوم و یا به‌علاوه مصلکها، مانند حاکم اسلامی در زمان غیبت امام معصوم) (ربوبیت انحصاری).

تدبر آیات زیر گوشه‌هایی از نظر فکری اسلام را در مورد توحید و مسائل فقهی و سنی آن، روشن می‌سازد
وَمِنَ الْمُنَافِقِينَ مَنْ يَخْدِعُ دُونَ اللَّهِ أَنْدَادًا - گروهی از مردم بیزخدا، رقیبان و هاوردانی (از جنس بشر با عزرا)
روی می‌آورند.

يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ - بانان مهر می‌ورزند همچون مهری که بخدا باید ورزید
وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ - و مؤمنان راستین در دوستی خدا شدیدترند
مشاهده می‌کنند
وَلَوْ بَرِيءٌ لَأَذِينُ ظُلْمًا أَذِيرُونَ الْعَذَابَ - آرمیدیدن آنان که (با سرپردگی بنیر خدا) ستم کرده‌اند آنگاه که عذاب را
آن قوهٔ لله جمعاً - اینکه قدرت یکره از آن خدا است.

وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ - و اینکه عذاب خدا سخت و سهمگین است (بیکمان از رفتار خود پشیمان می‌شدند)
إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا - از پیروان و تابعان - آنگاه که پیشوایان و سران، بزاری جویند
مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا - از پیروان و تابعان

وَرَأَوْا الْعَذَابَ : و عذاب خدا را بینگرند

وَلَقَطَّطْتُ لَهُمُ الْأَسْبَابَ - و رابطه‌ها را پیوند می‌آمان، قطع شود
وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا - و تابعان و دنباله‌روان گویند :

می‌چسبند

لَوْ أَنَّ لَنَا كَلْفَةَ فَتَنَّا رَبَّنَا مَا أَكْبَرْنَا مِنَّا - کاش ما را بازگشتی بود دنیا - تا از آنان بزاری می‌چشم چنانکه آنان انوار بزاری
لَذَا لِكَبْرِهِمْ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ - بدینگونه خداوند کاهای آنان را مایه حسرتی بانان می‌نمایاند.
وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ - و آنان هرگز از آتش بیرون نخواهند آمد -

(سوره بقره: آیه ۱۶۵-۱۶۷)

چهار سه ریال